

## سود و زیان این متون خوب و بد

دکتر رضا انزایی

خواهش، او را به دربار محمود کشاند و در اینجا کارش بدانجا رسید که «بیست غلام سیمین کمر از پس او بر نشستندی»<sup>۱</sup> بی دلیل نیست که دربار شاهان، موج می‌زد از شاعران پیر و جوان و خرد و کلان، هر کدام قصیده‌ای زیر بغل، صف بسته و به نوبت نشسته، برای خواندن مدیحه و گرفتن صله!

بدین ترتیب بود که شعر فارسی بعد از اسلام در فضایی آزاد تولّد یافت، اما در دربارها رشد کرد، و بنابراین رنگ و بوی درباری یعنی ستایش ارباب زور و زر گرفت و به ناگزیر از توده مردم بیگانه ماند. در این میان اگر به جلوه‌هایی از شعر اصیل و مردمی بر می‌خوریم، از آن شاعرانی است که یا به دربارها روی ننهاد، و یا از هوای عین آنجا بیرون جسته‌اند.

اما شاعر و ادیب که به دربار وابسته می‌شد، شعر و شعورش را در بست در خدمت امیر به کار می‌برد و هنر فرمایشی می‌آفرید و می‌دانیم که «هنرمندی که می‌خواهد موافق دیدگاه بزرگان جامعه به جهان بنگرد ناچار است مانند آنان بیندیشد و جهان بینی آنان را نیز - هر چند منحنط - بپذیرد»<sup>۲</sup> بر این مبناست که عنصرالمعالی از زبان قلم به شاعر سفارش می‌کند که: «بر او واجب بود که از طبع ممدوح آگاه باشد که او را چه خوش آید که تا تو آن نگویی که او خواهد، او ترا آن ندهد که ترا باید»<sup>۳</sup>. بنابراین توصیه و با این بینش، یک اثر هنری هیچ فرقی با کالایی که در چار سوی شهرمان برای فروش می‌گذارند نخواهد داشت؛ و مگر نه این است که یک فروشنده هشیار همواره کالای خود را مطابق ذوق خریدار می‌آراید و عرضه می‌کند؟

می‌دانیم که موضوع مدح هر چه باشد با تار و پود تملق بافته است، به همین دلیل ممدوح نیز که خریدار مضمونهای ستایش آمیز سراسر دروغ بود، به آن نوعش پر بها می‌داده که زبان شاعر نافذتر و اثر گذارتر بود، آن گونه که دشمنان را مرعوب می‌کرد و دوستان را مجذوب. همین خاصیت بود که شاعر را تا حد یک بلندگوی تبلیغاتی پایین می‌آورد و به نسبت آنچه در نقش تبلیغاتی و دروغ پردازی توفیق می‌یافت، قیمتش را بالا می‌برد، و به جهت این خاصیت، این گونه شاعران گاه همانند ملکه‌های زیبارو، در مقابل صله‌های گرانتر، از سوی دربارهای دیگر ر بوده می‌شدند. این مبلغان یاوه باف که کلام را به «نام و نان» می‌فروختند، خود برای همین منظور تربیت می‌شدند، و قول نظامی عروضی نیز بر این اصل ناظر که: «تا آنچه از مخدوم و ممدوح بستاند، حق آن بتواند گزارد در بقاء اسم، و اما بر پادشاه واجب

شعر بسراید. توجهی به نمونه‌های - هر چند کم - این اشعار نشان از اصالت و بی تکلفی، و در عین حال هنری بودن اشعار دارد. اما اندک زمانی نگذشته بود که دستهای نامهربان ستایش طلبان، این نهال را از بستر طبیعی و منظر مردم برکنند و به عنوان شاخه‌های تزئینی به بزم شاهان برد، پس هوای مسموم دربار، رشد طبیعی نهال شعر را نادرست برآورد و گلها و میوه‌های این درخت، مصنوعی و فروشی و کاغذین گردید بدین جهت، از طرفی شعر برنخاسته از دل شاعر، ناگزیر در دل مردم نشست، از سوی دیگر خود شاعر نیز در قفس زرین دربار محبوس گردید و پیوندش از خلق - الهام بخشان راستین هنرمند - بگسست. بنابراین طبیعی بود که شعر نشأت یافته از این گونه فضاها، خالی از صداقت و دور از اصالت باشد. البته این گمراهی، به یک، دو، سه تن شاعر محدود نبود. پول و مقام، شهرت و احترام، همواره از کاخ شاهان و حکمرانان به روی شاعران چشمک می‌زد و آنها را وسوسه می‌کرد، و کم بود شاعری که در مقابل این وسوسه، زمام اختیار از کف ندهد. به همین دلیل بود فرخی که «طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتمی و چنگ تر زدی»<sup>۴</sup> از خدمت دهقانی و زندگی ساده و مردمی‌اش، دل کند و «از صادر و وارد استخبار می‌کرد که در اطراف و اکناف، نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد»، آن وقت در بقیچه‌اش به جای نان شیرمال، «حله‌ای تنیده ز دل بافته ز جان»<sup>۵</sup> پیچید و دربار ابوالمظفر چغانی را «که شاعران را صله و جایزه فاخر»<sup>۶</sup> همی داد در پیش گرفت، و پس از آنکه اسب و استر، ساخت و خیمه و برده، و جامه‌های پوشیدنی و گستر دنی یافت، طبع افزون

است که چنین شاعر را تربیت کند تا در خدمت او پدیدار آید و نام او از مدحت او هویدا شود. اما اگر از این درجه کم باشد، نشاید بدو سیم ضایع کردن و به شعر او التفات نمودن، خاصه که پیر بود...»

اهمیت این گونه شاعران چنان بود که فرمانروای غزنه - محمود - در پیرامون خود سازمان کاملی از ستایشگران جمع کرده بود و به قول میخائیل زند: «فقط يك گروه هم‌اواز از چاپلوسان مدّاح تشکیل نداده بود، بلکه دستگاہی برای تبلیغ به پا کرده بود که در رأس آن يك نفر شاعر اولوالعزم یعنی ملك الشعراء قرار داشت، و این سابقه‌ای شده بود که بعداً هر فرمانروایی از این گونه تشکیلات به وجود می‌آورد و عنوان و مقام ملك الشعراء را به هرکسی که نیک از عهده ترویج سیاست داخلی و خارجی او برمی‌آمد اعطا می‌کرد».

\*\*\*

اما نثر، تا حدی از سنگینی چنین هوایی فارغ بود، و نمونه‌اش کتابهای تاریخی و جغرافیایی و اخلاقی و عقیدتی است. و چون چنین است، برای پژوهندگانی که در آثار ادبی، دنبال رگه‌هایی می‌گردند تا به شواهدی دست یابند و از آن یافته‌ها شیوه زیستی مردم، افق دید و اندیشه‌شان، شادیهای کم و غمهای فراوانشان را برای امروزها ترسیم کنند، آثار منثور گرامی‌تر و قابل‌اعتنا تر است، و از این میان داستانهای عامیانه، سفرنامه‌ها، پندنامه‌ها، همچنان مأخذ و مرجع مهم و معتبری تواند بود، و باز در این میان، بعضی از کتابها زیر عنوان کتب اخلاقی و سیاستنامه‌ها و نصیحت نامه‌ها، هم از جهت حجم و هم از جهت محتوا چشمگیرتر است و ارزش مردم شناسی و جامعه‌شناختی این «پندنامه»ها و «دستورالوزاره»ها و «تحفة الملوك»ها خود در اینست که از طرفی «وجه نظر کلی را نسبت به بنیادهای مدنی - خانواده و اخلاق و دیانت و سیاست - کمابیش منعکس می‌دارد» و از طرف دیگر این پندگویی و شیوه «سخن گفتن نامستقیم» جو سیاه خودکامگی را نشان می‌دهد، چرا که «انجا که گفت و شنود آزاد را مجال باشد جای پند و اندرز نیست» و بدین هردو حجت، محقق ژرف‌نگر می‌تواند از ورای چارچوب داستانی و پندآمیز کتابهای اخلاقی، شبح سیاه استبداد را در طول قرن‌ها باز ببیند و دریابد که چه‌سان زبانهای سرخ سرهای سبز بر باد می‌داده و چگونه يك «چرا؟» قامتی را برخاک می‌افکنده و يك «چون؟» خاندانی را تباه می‌ساخته، حال آن که «چون و چرا گفتن و بحث و انتقاد و

استدلال، خود راهی را در تعقل سیاسی و کردار اجتماعی می‌گشاید و قواعدی را در تنظیم روابط مدنی می‌نهد که به اندرزگویی نیازی نباشد»

از این ویژگیهای سودمند در جهت محتوای اندرزنامه‌ها که بگذریم، می‌رسیم به شکل و بیان، که دارای ویژگیهایی در خور مطالعه است، بدین معنی که:

۱- زبان این گونه آثار، بسیار دلکش و دلنشین است، و این بدان جهت است که اندرز، بیانی نرم می‌طلبد.  
۲- از آنجایی که انتقادهای مستقیم، مایه خشم امیران، و تزکیه‌های صریح سبب دل‌آزردگی امیرزادگان نازکدل می‌گشت، نصیحتگران ناگزیر امر و نهی‌ها را غیرمستقیم، و همواره یا در چارچوب وقایع و شواهد تاریخی و قصص و امثال بیان می‌کردند - که در این صورت، کتاب ارزش تاریخی نیز پیدا می‌کرد - و یا به شتر و فیل و بط و باخه تمثل می‌جستند - که در این حال اثر، ارزش طنزی و رنگ فولکلوری نیز می‌یافت.

اینک ما با این نیت که از روزنه ادبیات کهن فارسی، هرچه هست از غث و سمین، و بی‌ارج و ارجمند، نوری به تاریکخانه قرون می‌تابد، انبوهی از آثار را پیش روی خود داریم. به نظر من، حتی از سفارشی‌ترین این گونه آثار - که پردازنده آن، درست به عنوان کالایی فروشی، اثر خود را در جهت خوش-آیند معدوح و خریدار ساخته و حتی بزرگ کرده - می‌توان در شناخت زمین و زمان بهره جست. آیا عمق خودکامگی، از این مصراع: «هرعیب که سلطان پسنند هتر است» سر ریز نیست؟ و کیست که خشم بی‌منطق سلطان را در مقابل کمترین مخالفت، در این بیت سعدی نخواند؟

اگر خود «روز» را گوید «شب» است این

بباید گفتن آنک «ماه و پروین»

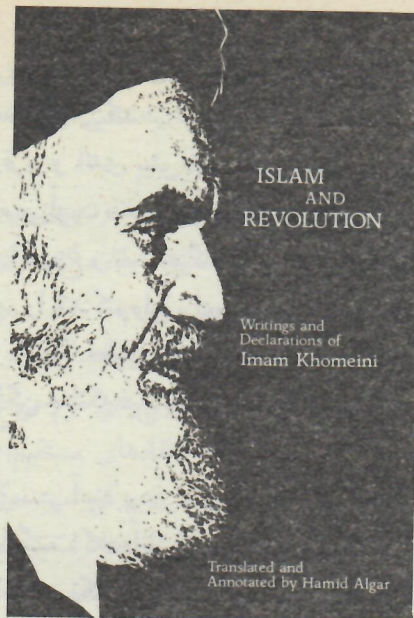
روشن است که گماشتگان و سرهنگان چنان امیرانی هم، بدون کمترین تعمق و تحقیق در بزهدکاری و بی‌گناهی مردم، فرمان بگیر و ببند صادر می‌کرده‌اند؛ این هم شاهدش باز از گلستان با تمثیل روباه که: «دیدندش گریزان و بی‌خویشتن، افتان و خیزان، کسی گفتش چه آفت است که موجب چندین مخافت است؟ گفتا شنیده‌ام که شتر را به سُخره می‌گیرند. گفت ای سفیه شتر را با تو چه مناسبت است و ترا بدو چه مشابهت؟ گفت خاموش! که گر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم که را غم تخلیص من دارد؟»<sup>۱۵</sup>

اگر سعدی چنین بند بازانه و با این شیوه بیان، «شمایی» از اوضاع قرن هفتم را تصویر می‌کند، از آن سوی اسیر المَحْبَسینِ مَعْرَة - ابوالعلاء - دو قرن و اندی پیش از سعدی، و همچنان با چاشنی نیشخند فریاد برمی‌آورد: «نفرین بر این جهان که نمی‌توان با آن سازگار شد مگر با دروغ و تقیه. هرگاه از امر پوچی سخن می‌گویم می‌توانم صدایم را بلند کنم ولی برای بیان حقیقت باید در پرده سخن گویم» در چنین فضایی ابوالعلاء توصیه می‌کند: «سخنت را پوشیده بیان کن چنانکه هیچ يك از وابستگان جبرئیل یا شیطان آن را در نیابند»<sup>۱۷</sup>

اینک - به گمان من - در آینه بودن ادبیات شکی نمی‌ماند و می‌توان به اول سخن بازگشت که: «آثار ادبی هر قوم آینه زندگی آن قوم در طول تاریخ است». نکته این است که بدانیم این «آینه» گاه صاف و روشن است و گاه موج دارد و وارونه و کج می‌نماید، در این صورت برخوردارنده و محقق است که از کج و موج تصاویر، حقایق را بخواند. اما در آثار ادبی ما، گویی آثار منثور دل بستنی‌تر از دواوین و قصاید شاعران باشد. و البته در میان آثار منثور نیز کتابهای تربیتی و آداب نامه‌ها و اخلاق نامه‌ها، پرتو و مطمئن‌تر است، چنانکه فی المثل سیاستنامه نظام‌الملک به تمامی مبین جهان بینی طبقه فرادست قرن پنجم است و قابوسنامه با ۴۴ بابش، ناظر به هر بُرش از جامعه ایران در همان قرن. انتشار این گونه آثار، به ویژه آنها که ناشناخته مانده است و پوشانیدن جامعه طبع بر اندام این عروسان - هرچند پیر دختر و نازبیا باشند - چراغی است که گوشه‌ای از تاریکای تاریخ قوم و مملکت ما را روشن خواهد کرد.

۱. دیوان، ص ۴۲
۲. ۳. ۴. ۵. ۶. چهار مقاله نظامی عروضی، مقاله دوم، حکایت فرخی.
۷. جامعه شناسی هنر، ص ۱۶۹.
۸. قابوسنامه، باب ۳۵، در رسم شاعری.
۹. چهار مقاله، مقاله دوم، در چگونگی شاعر و شعر او.
۱۰. نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ص ۸۰.
۱۱. محمد تقی دانش پژوه از ۱۶۴ عنوان در این مقوله نام برده است. رک: «تشریح کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران»، دفتر اول، ص ۲۱۱. فهرست پاره‌ای از کتابهای اخلاق و سیاست به فارسی.
۱۲. ۱۳ و ۱۴. آدمیت، فریدون، و هماناطق. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار، ص ۱۱.
۱۵. سعدی، گلستان باب اول.
- ۱۶، ۱۷. ابوالعلاء معری، عقاید فلسفی، ترجمه حسین خدیو جم، ص ۳ و ۱۳.





پروفسور حامد الگار (Hamid Algar) استاد گروه زبانهای خاورمیانه دانشگاه برکلی یکی از محققان و نویسندگان طرفدار انقلاب اسلامی ایران در خارج از کشور است. وی اصلاً انگلیسی است و خود بر اثر مطالعاتی که در باره اسلام کرده است به این دین مشرف شده است. معروفترین اثر وی کتاب دین و دولت در ایران، نقش علمادر عصر قاجاریه است که به فارسی هم ترجمه شده است. الگار همواره از انقلاب اسلامی ایران هم به زبان و هم به قلم حمایت و دفاع کرده است. مقالات و سخنرانیها و مصاحبه های وی، چه قبل و چه بعد از انقلاب، همگی شاهد این مدعاست. در اواسط شهریور ماه وی سفری به ایران کرد، و در آخرین روز اقامت خود در کشور ما (۲۱ شهریور) دعوت نشر دانش را اجابت کرد و در مصاحبه ای که ذیلاً می خوانید شرکت نمود. ن.د

## بازتاب انقلاب اسلامی ایران در خارج

انقلاب اسلامی در ایران شروع شد و مجدداً توجه به مسائل ایران و بخصوص روحانیت در ایران، معطوف شد و صرف نظر از فعالیتهای سیاسی - مذهبی در پشتیبانی از انقلاب اسلامی در خارج از کشور، تا به حال چند مقاله نسبتاً کوچک هم نوشته ام و مجموعه ای از آثار امام خمینی هم به انگلیسی ترجمه کرده ام. علاوه بر آن مجموعه ای از آثار مرحوم دکتر شریعتی هم به انگلیسی ترجمه کرده ام. در ضمن کاری که چند سال قبل انجام دادم ولی هنوز انتشار نیافته است ترجمه کتاب معروف مرصاد العباد از نجم الدین رازی است که امیدوارم بعد از يك تأخیر طولانی، همین ماه آینده در آمریکا چاپ بشود.

س: آیا کارها و مطالعاتی که هم اکنون می کنید درباره انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر ایران است یا هنوز به مطالعات خود در زمینه تصوف هم ادامه می دهید؟

ج: من سعی می کنم بین این دو زمینه جمع کنم که البته شاید کاری عاقلانه نباشد، ولی در هر حال، حالا مشغول نوشتن شرح حال و مبارزات امام خمینی هستم که البته آن خود در ضمن تاریخی و یا تاریخچه ای از انقلاب هم خواهد بود. و انشاءالله بعد از اتمام آن در نظر دارم دوباره به همان موضوع تاریخ طریقت نقشبندیه برگردم و کتابهایی هم در آن زمینه بنویسم.

س: شما از ابتدای انقلاب اسلامی ایران کمابیش در جریان امور بوده اید. سه سال پیش، این طور که بنده به یاد دارم يك بار سفری هم به ایران کردید و یا شاید بیش از يك بار، ولی تا آنجا

س: آقای الگار لطفاً سابقه تحقیقات و مطالعات خودتان را برای ما قدری شرح دهید و بفرمائید که فارسی را کی و کجا آموختید و کتابهایی که ترجمه کرده اید به زبان انگلیسی یا زبانهای خارجی چه بوده است؟

ج: من فارسی را بیشتر در دانشگاه کمبریج یاد گرفتم و B. A. (لیسانس) از آنجا گرفتم و بعد از مدت يك سال که در دانشگاه تهران درس خواندم به کمبریج برگشتم و دکترای خود را از همانجا گرفتم. موضوع تز دکترای من نقش سیاسی روحانیت در دوره قاجار بود که بعد به صورت کتاب در آمریکا چاپ شد و ترجمه فارسی آن نیز سه چهار سال قبل انتشار یافت و ترجمه روسی آن هم اکنون زیر چاپ است. کتابی است البته تا حدی ناشیانه و اگر قرار بود آن را حالا بنویسم بسیاری از مطالب و ارزیابیهای که در آن هست شاید اکنون تغییر می دادم.

در هر حال، بعد از آن نیز علاقه ام بیشتر به موضوعهای مربوط به تاریخ مذهب در ایران و کشورهای همسایه ایران بوده و هست، با يك استثنا و آن هم شرح حالی است که از میرزا ملکم خان ارمنی نوشتم که البته به هیچ وجه نمی شود آن را جزو تاریخ مذهب در ایران دانست بلکه باید جزو تاریخ تحول فکری دوران باصلاح غرب زدگی و استعمار به شمار آید. چند کار کوچک هم در زمینه تاریخ تصوف انجام داده ام؛ بخصوص درباره تاریخ طریقت نقشبندیه کار نسبتاً مفصلی به دست گرفته ام که فقط قسمت کوچکی از آن تا به حال چاپ شده است. در واقع من مشغول تدوین آن مطالب بودم که